

تداوم و بازآفرینی اسطوره‌ها در ادیان

مهرنوش فیروزمندی

مقدمه

عده ای اسطوره را واژه ای عربی می‌دانند که از فعل «سَطَرَ» (نوشت) گرفته شده است. عده ای نیز بر این اعتقادند که اسطوره معرب واژه یونانی «ایستوریا» Istoría است که در زبان انگلیسی به صورت هیستوری (History) به معنای تاریخ و ستوری (story) به معنای داستان درآمده است. جمع اسطوره، اساطیر است. گاهی اسطوره را استوره نیز می‌نویسند. در زبان‌های اروپایی، اسطوره Mythe خوانده می‌شود که واژه ای است برگرفته از Muthos یونانی، به معنی حکایت و قصه. از این واژه، واژه‌هایی چون میتولوژی Mythology به معنی اسطوره‌شناسی، یا دانش اسطوره، و میتوگرافی Mythographie به معنی اسطوره‌نگاری در زبانها گرفته شده است. فرهنگ بزرگ سخن که از تازه ترین واژه‌نامه‌های زبان فارسی است و به سرپرستی دکتر حسن انوری تألیف شده است اسطوره را مترادف با افسانه اینگونه تعریف مینماید:

"افسانه یا قصه یا روایتی از دوران باستان که معمولاً دربارهٔ بوجود آمدن اشیاء یا حیوانات یا قهرمانان که نیک ملت (است) که جزئی از فرهنگ آن ملت (قوم) شده اند، یا روایت واقعه ای ازلی و مقدس."

ذهنیت قریب به اتفاق ما اساطیر را داستانهای خیالی و غیر واقعی می‌شناسد که جنبهٔ افسانه ای محض دارند. ولی در نظر گرفتن این حقیقت که کتب مقدسهٔ قبل مشحون از اساطیر است ما را بر آن میدارد که با دید دیگری به اسطوره‌ها بنگریم.

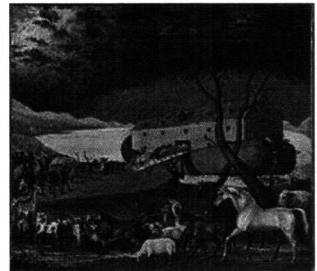
انسان بدوی را تجسم نماییم که در سپیده دم مه‌آلود زندگی خود، با جهانی پر رمز و راز رویاروی بوده. اولاً خود را در محاصرهٔ نیروهای فراتر از آنچه آشکار است می‌دیده که بعدها نام خدا یا خدایان را برای آن برمی‌گزیند و از طرف دیگر با پدیده‌هایی مادی و معنوی در پیوند با این نیروها مواجه بوده است. آفرینش، مرگ، زندگی دوباره، سرنوشت جهان و مصایب و رنجهای امروزه مواضع اساسی و محوری دین قلمداد می‌شوند معضلات و سوالاتی بسیار زیاد برای بشر برمی‌انگیخته اند. و تنها وسیله ای که انسان در رویارویی و پاسخ به این سوالات و پدیده‌ها در اختیار داشته، اولاً طبیعت پیرامون و ثانیاً تخیل وی بوده است. بنابر این با استفاده از این ابزار درک و بینش خود و حتی تجربه‌هایش در ستیز و رویارویی به این امور را در شخصیتها و مفاهیمی (الگو Archetype) شکل می‌دهد و به جهت زیباتر کردن و مجلل ساختن، به شرح و بسط آن می‌پردازد و در نتیجهٔ این داستان‌سرایی اسطوره نقش می‌بندد.

مسئله این اسطوره‌ها با نگاه امروزی ما که با علم و استدلال خو گرفته سازگار نیست، ولی نمیتوان اسرار نهفته در آنها را که مبتنی بر درک و بینش انسان از خالق و هستی خویش و یا به عبارتی حقائق دینی بوده نادیده گرفت. با این دید اسطوره عنصر ظاهری است که حقیقت دین را پوشانده است. اسطوره همان صورت نمادین است که زیربنای دین را با استفاده از نمادها و نشانه‌های محسوس شکل میدهد و آنها را این گونه می‌شناساند. دین اساطیر را که زبانی مملو از رمز و ابهام است به عنوان ابزاری جهت ابراز حقائق قدسی و باورهای خود به خدمت گرفته است. در تفکر هندی، "فقط آن دیانتی زنده تلقی خواهد شد که بتواند به زبان رمز و تمثیل سخن گوید و بینش اساطیری‌اش از برکت فیض قدسی برخوردار شود و ارتباط با مبدأ فیض از طریق انجام دادن مراسم آیینی میسر گردد و دیانت آنگاه رو به انحطاط می‌نهد که تمثیلات ازلی، قوه بیان خود را از کف بدهند و مبدل به استعارات عادی شوند" (بتهای ذهنی و خاطره ازلی، ص ۶۲) و همین دلیلی قاطع است بر اینکه چرا دین و اسطوره این گونه به هم گره خورده اند و این چنین پیوندی محکم و دیرینه بین آنها برقرار است. دین برای ورود به زندگی راهی جز اسطوره نداشته است، چرا که باید اصطلاحات و صور خیالی را به کار می‌گرفته که برای شنوندگان پر معنی باشد و این دقیقاً همان استدلالی است که دیانت بهائی جهت توجیه انزال آیات و بینات الهی منطبق بر ظرفیت و استعداد بشر ارائه می‌دهد و بر استفاده از نمادها و استعارات ملموس و محسوس تأکید میکند.

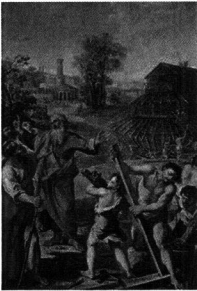
ارتباط اسطوره‌ها با ادیان

پس از این مقدمه مختصر در بیان ارتباط اسطوره‌ها با ادیان، مطلب را با اسطوره ای معروف و در عین حال مشترک در بین بسیاری از ادیان دنبال می‌کنیم.

همه ما به نوعی با داستان حضرت نوح در قرآن آشنایی داریم، داستانی عامیانه که در میان داستانهای متداول از جایگاه خاصی برخوردار بوده است. ولی جالب است که بدانیم این اسطوره قدمتی فراتر از قرآن دارد. داستان توفان نوح و به راه افتادن سیل بزرگ و



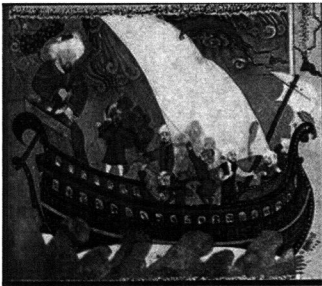
نابودی موجودات زمین، تقریباً قدمتی سه هزار ساله دارد که به نظر میرسد از تمدنهای سومری و بابلی نشأت می‌گیرد و پس از آن در کتب مقدسه تورات و قرآن بیان شده است. درباره توفان نوح بیش از ششصد نوع مختلف داستان گوناگون در میان اقوام و ملل باستانی رواج دارد که در چهارگوشه دنیا نسل به نسل به ارث رسیده است. تفاوت‌هایی که در این افسانه‌ها دیده میشوند، عموماً در نوع برداشت هر قوم از کم و کیف این فاجعه خودنمایی میکند، به طوری که هر یک از آنها نوع کشتی نجات، دلایل تفسیری خشم خدایان و آسمان، روش زندگی بعدی نجات یافتگان و حتی احتمال تکرار مجدد این فاجعه را با توجه به محل جغرافیایی و زیستگاه خود



تبیین و تعریف کرده اند. با تمام تفاوت‌های موجود، نکات ذیل در بیشتر این داستانها به چشم میخورد:

۱ - خبر سیل و توفان قریب الوقوعی توسط خدا به قهرمان داستان (Zisudra سومری به معنای «آن که زیستن میداند»، Utnapishtim بابلی به معنای «حیات را دید» و نوح در تورات و قرآن با معنای کسی که نوحه میکند) داده میشود.

۲ - به او ساختن یک کشتی بزرگ، همراه با دادن نقشه و مختصات دقیق آن، توصیه میشود (در روایت بابلی



اضلاع این کشتی صد و بیست و ارتفاع آن صد و چهل ذراع، اما در روایت تورات طول آن سیصد و عرضش پنجاه و ارتفاع آن سی ذراع قید شده است).

۳ - بدنه کشتی برای جلوگیری از نفوذ آب به داخل قیراندود میشود.

۴ - وی انواع جانوران را به صورت جفت، اعم از پرنده و چرند و درنده و خزنده، وحشی و اهلی، با

خود به کشتی میبرد. (البته در گزارش دیگری از تورات [پیدایش، ۷: ۲ و ۳] آمده : «از همه بهایم پاک و پرندگان آسمان هفت هفت نر و ماده و از بهایم ناپاک دودو نر و ماده».)

۵ - زمان و مدت توفان معین میشود (در روایت بابلی توفان هفت روز به طول می انجامد، اما در تورات چهل روز و چهل شب).

۶ - بر اثر جاری شدن سیل تمامی موجودات و انسانها که در خارج کشتی اند نابود میشوند.

۷ - پس از انقضای مدت تعیین شده توفان و سیل فرو می‌نشیند و کشتی بر قلّه کوهی آرام می‌گیرد (نام این کوه در روایت بابلی نیسیر و در تورات آرات ذکر شده است).

۸ - شخص نجات یافته جهت اطلاع از وضعیت خشکی، پرندگانی را از کشتی بیرون می‌فرستد که آخرین آنها باز نمی‌گردد (در روایت بابلی سه پرنده رها شده به ترتیب کبوتر، پرستو و کلاغ اند، اما در نقل تورات ابتدا زاغ و پس از آن سه بار و به فاصله هفت روز، کبوتری رها میشود، البته با این تفاوت که کبوتر تورات با آوردن برگ زیتون تازه پیامی از امید می‌آورد، در حالی که طبق داستان بابلی، کلاغ از کشتی نجات یافته دور شده، به دلیل دست یافتن به غلات و دانه‌های دور مانده از یغمای سیل دیگر باز نمی‌گردد).

۹ - وی پس از یافتن خشکی و به شکرانه نجات یافتن، برای خدا یا خدایان قربانی می‌گذراند (در روایت بابلی پس از گذراندن قربانی شراب مقدس می‌نوشد، اما در روایت تورات از تقدس شراب خبری نیست و نوح به شکرانه نجات، فقط از همه حیوانات و پرندگان پاک بر مذبوح ساخته خویس قربانی‌های سوختنی تقدیم میکند).

۱۰- خدا یا خدایان قربانی را می‌پذیرند.

۱۱- به او از جهت آینده اطمینان داده میشود.

این داستانها جدا از شرح و بسط نمایشی که دارند همه حقایقی مقدس و مینوی را بازگو می‌کنند: توفان به طور کلی در طغیان و گناهکاری انسانها، و یا در کهنگی و فرتوتی عالم خلاصه میشود، عالم به تدریج ویران میشود و به سبب ناتوانی زوال می‌یابد و این دلیلی است برای آن که عالم دوباره آفریده و بازسازی شود. کشتی محلی محفوظ را معرفی میکند که سبب نجات راکبین است و شخص قهرمان داستان با نام اوت ناپیشتیم یا نوح شخصی است والا مقام، ملهم، هدایت کننده، و کشتی‌بان کشتی.

توفان نوح در بُعد جهانی وقوع حادثه ای است که به صورت نمادین، شخصی بزرگوار خلقتی نوین را می‌آفریند. اینها همان امور مقدسی هستند که مرکز و زیربنای این ششصد نوع اسطوره را تشکیل می‌دهد. کشتی، کشتی‌بان، و طوفان نمادها و سمبلهایی هستند این حقیقت را شرح میدهند و تمامی اجزاء دیگر بنا بر شرائط اقلیمی آن قوم به جهت شرح و داستان‌گویی به این الگوها اضافه گردیده است. در آثار بهائی حضرت بهاءالله به کرات این الگوها را با بیان سمبلهایی یادآوری می‌نمایند. مثلاً کشتی نمادی از امر الهی و راکبین نمادی از مؤمنان و اجابت‌کنندگان ندای الهی هستند که نجات یافته و حیات روحانی نوین می‌یابند.

در این مثال به وضوح دیدیم که چگونه این الگوها تقریباً به طور جهانی و بدون در نظر گرفتن یک مکان خاص در بین بشریت اتفاق می‌افتند و به شکلها و صور مختلف خود را در ادیان نشان میدهند. این پدیده باز آفرینی در اسطوره نامیده میشود که خود مبحثی بسیار وسیع و دامنه‌دار و تنها بخشی از تمامی ابعاد مختلف اسطوره شناسی را به خود اختصاص میدهد. باز آفرینی اسطوره‌ها نقش مهمی را در ادیان ایفا می‌نماید.

در این نوشتار هدف این است که با کمک ذکر چند نمونه از این باز آفرینی‌ها نقش و تأثیر اسطوره‌ها را در ادیان به طور خلاصه بررسی نماییم. در تشریح این مطلب، بیان را با ذکر دو نمونه از اعتقادات دیانت مقدس مسیح آغاز کرده و در بررسی خود خواهیم دید چگونه اسطوره‌های قدیمی مصری الهام‌بخش شکل‌گیری این عقاید اسطوره ای مذهبی میگردد و تاریخ ادیان را متأثر میسازد. سپس با ذکر چند مثال از باز آفرینی اسطوره ای در دیانت بهائی، به نقش دیگر اسطوره‌ها به عنوان نماد و سمبل جهت بیان حقائق معنوی و مینوی اشاره خواهد شد و مطلب با ذکر مختصری از نقش باز آفرینی زمان و مکانهای مقدس اسطوره‌ها در شکل‌گیری مناسک و آئینهای دینی خاتمه می‌یابد. قبل از ادامه، یادآوری این نکته ضروری به نظر میرسد که تمامی اسطوره‌ها مفصل و مشروح است و جهت اختصار از بیان جزئیات خودداری میشود و تنها به ذکر نکات اساسی و مربوط به مبحث بسنده میگردد.

بازآفرینی اسطوره اوزیریس (Osiris) خدای قیام و احیاء Ressuaction



Osiris اوزیریس پادشاهی بسیار پر قدرت و با نفوذ که بر تمامی مصر حکومت مینماید و بسیار مورد علاقه همسر و خواهر خود Isis می‌باشد. به جهت حسادت، به دست برادر خود Set به قتل میرسد. همسرش Isis با کمک خدایان شفا او را زنده میکنند ولی وی در عالم دیگری که مختص مردگان است به حیات خود ادامه میدهد و فرمانروایی مینماید و حکومت خود را در زمین در درون پسرش



Horus احیاء مینماید. این اسطوره یکی از معروفترین اسطوره

هاست و بازتاب زیادی در ادیان دارد. یکی از موارد بازآفرینی آن را میتوان در مورد قیام حضرت مسیح پس از مرگ و عروج جسمانی وی به آسمانها مشاهده کرد. مسئله قیام مسیح پس از مرگ و دوباره زنده شدن آن حضرت یکی از اعتقادات مهم مسیحیت به شمار میرود و البته میدانیم که حضرت بهاءالله آن را تفسیر و تعبیر نموده اند که منظور قیام روحانی آن حضرت بشمار میرود. قصد ما در این گفتار بررسی این تعبیر نیست، بلکه منظور آن است که آن را از دید اسطوره بررسی کنیم و دلایل شکل‌گیری این اسطوره دینی را تجزیه و تحلیل نماییم.

جستن علت اسطوره‌سازی در ادیان، امری مبهم و مشکل است. شاید اصلی‌ترین علت آن میل به بزرگ کردن و تقدس دادن به اشخاص و اعتقادات دینی می‌باشد. این یک حقیقت مسلم و لاینفک از مفهوم پارسایی و تقوای دین می‌باشد که معتقدان هر دینی منبع ستایش و پرستش خود را به واسطه اسطوره‌ها و افسانه‌ها باشکوه جلوه نمایند و بستانند. و البته هر بار که این داستانها بازگویی و باز آفرینی می‌گردند جزییاتی جهت مجلل‌تر کردن و بارورتر کردن داستان به آنها اضافه می‌گردد و بدین سبب اسطوره‌ها با گذشت زمان تغییر می‌یابند. به خصوص که در ادیان نسل‌های متفاوتی وجود دارد و معمولاً جز نسل اول، نسل‌های بعدی کمتر وجود پیامبر و بزرگان دین را احساس کرده‌اند و تنها گفتارهایی را شنیده‌اند. همین دوری از مبدأ مسئله خلق اسطوره را تشدید می‌نماید. این مسئله در بازگویی تدریجی شرح به صلیب کشیدن حضرت مسیح به وضوح قابل بررسی است:

۱- قدیمی‌ترین شرح به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح در نامه‌های St. Paul نوشته شده که هیچ اشاره ای به خالی بودن محل دفن وی ندارد ولی از ملاقات روحانی مسیح با حواریون سخن می‌گوید.

(Paul in Letters 33-35 CE)

۲- سه زن وارد مدفن شدند. یک مرد جوان در یک لباس سفید خیر میدهد که مسیح آنجا نیست و به پا خواسته است. آن زنان با ترس زیاد از آنجا گریختند و با هیچ کس در مورد آن صحبت نکردند. (St. Mark's Gospel, 70 CE)

۳- دو زن به مدفن آمدند. یک فرشته از آسمان به پایین می‌آید. سنگ قبر را عقب زد و می‌گوید که مسیح اینجا نیست، بلکه به پا خاسته است. آنها از آنجا با ترس و سرور بازگشتند و به سوی حواریون شتافتند تا این خبر را به آنها بدهند.

(St. Matthew's Gospel, 75-90 CE)

۴- چند زن به مدفن می‌آیند و می‌بینند که سنگ عقب زد شده است. دو مرد که در لباس درخشان هستند به آنها می‌گویند که مسیح اینجا نیست و به پا خاسته است. آنها مکان را ترک می‌کنند و به دیگر حواریون خبر می‌دهند که حواریون به آنها باور نمی‌کنند. سپس Peter به سوی مدفن می‌شتابد و آن را خالی می‌یابد. مسیح دو بار بر حواریون ظاهر می‌شود و آنها را بر شک خود مطمئن می‌سازد.

(St. Luke's Gospel, 80-90 CE)

۵- Mary مجدلیه به مدفن می‌آید و می‌بیند که سنگ قبلاً کنار زده شده است. به دنبال Peter و John می‌رود. دو فرشته بر Mary ظاهر می‌شوند. مسیح دو بار در اتافی در بسته بر حواریون ظاهر می‌شود و آنها را بر شک Thomas دلیل محکم می‌دهد.

(St. John's Gospel, 50-100 CE)

۶- این شرح از همه شروع پیش‌تر می‌رود و حتی مسئله عروج مسیح را بیان میکند. دو فرشته مهیب با سرهایی افراشته تا آسمان به مدفن پایین آمدند و با مسیح عظیم الجثه برمیگردند. (The Apocryphal Gospel of Peter, 150 CE) همان گونه که ملاحظه گردید در ابتدا حواریون از حضور روحانی حضرت مسیح سخن می‌رانند و این داستان در طی صد سال بازگویی به داستان آرامگاه خالی آن حضرت تبدیل می‌شود، ولی این تنها عامل شکل‌گیری این اسطوره نیست. در طی این صد سال البته دنیای مسیحیت در ارتباط مداوم با ادیان دیگر از یونان، رم و ادیان مصری بوده و تحت تأثیر اسطوره‌های خدایان آنها نظیر Osiris که با آن اشاره رفت و اساطیر مشابه نظیر Attis و Orpheus بوده که پس از مرگ دوباره زنده گشته و دوباره با کامیابی باز گشته اند.

در یک جمع‌بندی عوامل مؤثر در شکل‌گیری اسطوره قیام مسیح عبارتند از:

- ۱- عوامل بیرونی که بواسطه تأثیر از دیگر اسطوره‌ها و همچنین رقابت با ادیان دیگر در بزرگتر جلوه دادن خدایانشان حاصل می‌شود.
- ۲- عوامل درونی که بر اساس یک اجبار درونی، تجارب شخصی را به اسطوره‌های جهانی مبدل می‌کند.

این عوامل دست به دست داده و معتقدان را ملزم مینماید که اعتقاد خود را به مسیح به عنوان کسی که او را روحاً زنده در کنار خود تصور می‌کردند به اسطوره عروج جسمانی مسیح Resurrection تبدیل نمایند.

انعکاس اسطوره Osiris را در ادیان مختلف نه تنها در ادراک گذشته بلکه در انتظارات آینده نیز میتوان مشاهده کرد. تمام بشارت و مواعد کتب مقدسه در مورد شخص مقدس یا پیامبری که مرده و دوباره باز خواهد گشت و دنیا را از تاریکی نجات خواهد داد و زمین را زنده خواهد کرد مبنی بر این الگو است؛ خدایی که می

میرد و دوباره زنده می‌گردد. نمونه بارز آن اعتقاد مسلمانان به رجعت حضرت مهدی است.^۱



بازآفرینی الگوی الهه زمین

(Earth Goddess, Mother Earth)

زمین به سبب قدرت نمو، باروری، زایش، حیات بخشی و خلق کنندگی برای بشر اولیه نیز از اهمیت خاصی برخوردار بوده و به عنوان یکی از خدایان محسوب می‌شده است. از آنجا که این خصوصیات الگوی مادر و زن را تداعی میکند، بسیاری از خدایان به الهه زمین یا مادرزمین (Mother Earth, Earth Goddess) موسوم می‌گردند. از معروفترین این الهه‌ها میتوان به Gaia الهه یونان اشاره کرد که مادر کبیر زمین و دنیا و خالق همه چیز می‌باشد. این الهه در رم به Terra معروف می‌گردد.

تداوم و بازآفرینی این الهه‌ها الگوی بسیاری از شخصیت‌های مؤنث ادیان را تشکیل می‌دهند. مثال بارز آن حضرت مریم در دیانت مسیحی یا حضرت فاطمه در شیعه اسلام است. این شخصیت یک زن کامل و ایده آل را در دین مجسم میکند که به جنبه مذکر دین تولد میدهد (مسیح در دیانت مسیحی و فاطمه به امامان شیعه) و این خصوصیات زایش و پرورش، فکر اسطوره ای قدرت نمو و پرورش زمین را نمود می‌بخشد. شاهد این مطلب را می‌توان در قرآن دید: "نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ" زنان شما کشتزار شمايند (بقره، آیه ۲۲۳). در کتاب ریگ ودا نیز مضمونی مشابه یافت میشود.

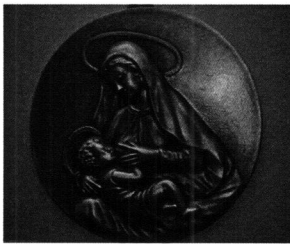
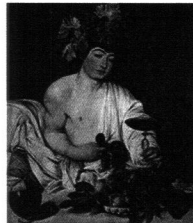
یکی دیگر از الگوهایی که در رابطه با این الهه‌ها ذکر شده باکره بودن این الهه هاست که در ادیان مخصوصاً برخی از فرقه‌های دیانت مسیحیت به صورت اعتقاد دینی باکره بودن حضرت مریم بازآفرینی گشته است.

قبل از ورود به این مبحث لازم به تذکر است که قصد از طرح این مسئله بحث و تأمل در آن از دید اساطیر است و منظور بررسی آن در جایگاه اعتقادات دینی نیست.

در ابتدایی‌ترین کتاب مقدس عهد جدید که مجموعه ای از نامه‌های St. Paul می باشد هیچ اشاره ای به تولد حضرت مسیح از مریم باکره نشده و حتی هیچ ذکری به طور مستقیم از مریم نگردیده است. تنها اشاره به زنی است که مسیح از وی متولد گردیده است. در نسخه بعدی در Mark's Gospel حتی شرحی سؤال برانگیز تر از بی حرمتی حضرت مسیح به مریم و برادرانش مطرح می‌گردد. مریم و پسرانش به جایی که حضرت مسیح در حال مؤظه می‌باشد می‌روند و هنگامی که به مسیح گفته میشود مریم و برادران در پی وی هستند وی پاسخ میدهد که مادر و برادرانم که هستند! سپس به پیروان گرداگرد خود اشاره میکند و میگوید که اینها مادر و برادران من هستند. این ابراز عدم توجه و احترام میتواند اشاره ای به این باشد که

مریم در آن مقطع زمانی حتی به مسیح ایمان نداشته است. غیر از این مطلب هیچ اشاره‌ای در هیچ یک از انجیل و در هیچ منبع دیگری مبنی بر باکره بودن مریم نشده است. در واقع داستان تولد مسیح از مریم باکره در انجیل بعدی که توسط Luke و Matthew نوشته شده شروع می‌گردد. به نظر می‌رسد که Matthew این داستان را به عنوان تحقق بشارت کتاب عهد قدیم در مورد تولد مسیح آغاز نموده است: "بنگرید که زنی باکره باردار شود و پسری را بدنیا خواهد آورد" (Isiah, 7:14) و ناگفته نماند که در طی شکل گرفتن اعتقاد بکارت حضرت مریم، کلیسا در حال گذر از دنیای یونانی - رومی بوده که اساطیر خدایانی مانند Perseus، Bacchus، Apollo که از مادرانی متولد شده اند که توسط روح القدس نطفه آنها بسته شده است رواج بسیار داشته است.

همچنین دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، خدایان زیادی در بین مصریان وجود داشته اند که اعتقاد بوده از الهه‌هایی باکره متولد گردیده اند، از جمله ملکه باکره مصر فرعون را بدنیا می آورد، Ra خدای خورشید مصر است که از مادری باکره متولد میشود. Isis از معروفترین الهه‌های مصر است که باکره بوده و تمثال وی با فرزندی در بغل به کشورهای مجاور منتقل میشود که امروزه تصویر حضرت مریم در مسیحیت، Hariti در بودائیت، Kuan Yin در تائوئیستهای چین، Kwannon

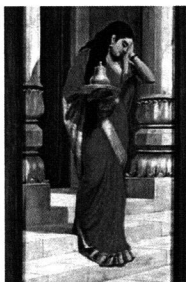


در تائوئیستهای ژاپن را تداعی مینماید. پس قضیه تولد فرزند از مادری باکره در تاریخ ادیان منحصر بفرد و مختص مسیحیت نیست، بلکه ریشه در اسطوره‌های بسیار قدیمی دارد و جای تعجب نیست که چنین اعتقادی متأثر از اسطوره‌های رایج شکل گیرد.

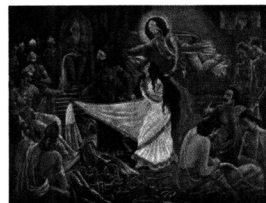


مهمترین مفهوم در نظر گرفته شده از بکارت در این اسطوره‌ها نشان دادن الگویی برای مادری است که نمادی از تقدس و پاکی است که نتیجه آن بزرگداشت فرزند متولد است. با این دید، بکرزایی مریم جنبه الهی و تقدس حضرت مسیح را تأکید می‌کند، در ضمن اینکه باعث پر اهمیت جلوه دادن بیشتر مریم گردید و در عین واحد نشان از الگوی مادری در تمام و کمالش می باشد، مریمی که مادر مسیح و مادر کلیسا نام می‌گیرد. همان گونه که دیدیم قضیه باکره

بودن مریم مقدس نیز همانند عروج حضرت مسیح تحت تأثیر عوامل مختلف (تحقق بشارات قبل، تقدس دادن به مسیح توسط تولدهای معجزه‌آسا) شکل می‌گیرد. این مثال نمونه دیگری جهت نشان دادن چگونگی بازآفرینی اسطوره‌های کهن به



صورت اسطوره ای دینی را ارائه داد و نشان می‌دهد که چگونه اسطوره‌ها در تاریخ ادیان نقش دارد.



به موازات این اصل به جاست که به موارد مشابهی اشاره گردد که نشان می‌دهد این مفهوم در ادیان دیگر نیز

وجود دارد. نطفه بودا بواسطه روح القدس در کوه‌های هیمالیا بسته میشود و تولد بودا قبلاً به مادر او خیر داده شده بود. حتی

اعتقاد بر این است که زرتشت از مادری باکره و توسط شعاعی از نور متولد گردیده است. یکی از شاعران شیعه در یکی از اشعار عربی خود فاطمه دختر پیغمبر اسلام و مادر امام حسن و امام حسین را با اشاره به باکره بودنش مورد تمحید قرار می‌دهد. البته هیچ یک از این نمونه‌ها مانند مریم در مسیحیت به عنوان یک اصل شاخص در ادیان مطرح نگردیده است، ولی آنچه از بیان این قضیه مورد نظر است نشان دادن یک نمادهای محلی است که چگونه از یک الگوی جهانی نشأت می‌گیرد. این الگو در همه موارد مورد پاکی و معصومیت زن گونه است و تأکیدی بر مقام مهم و والای بودا، زرتشت، مسیح و امام حسین است که از چنین زنانی متولد می‌گردد. مریم و فاطمه بدون در نظر گرفتن شرایط فیزیکی و جسمیشان از دید روحانی باکره ابدی بوده اند و این حقیقت آنهاست و بکارت نمادی از پاکی و معصومیت آنها.

به همین گونه شاید بتوانیم رفتار و خصوصیات معجزه‌آسای تمامی مؤسسان ادیان را توجیه و تفسیر نماییم. از جمله صحبت کردن برخی از آنان در نوزادی که در واقع طریقی است برای بیان اینکه آنها کودکانی عادی نبوده اند. تنها پی آمد این قضیه زیر سؤال بردن تاریخ ادیان است که الیاد اسطوره‌شناس معروف این تداوم اسطوره ای در تاریخ ادیان را گزافه‌گویی و تحریف حقائق تاریخی نمی‌داند، بلکه آنها را آشکار کردن حقائق روحانی در چارچوب مکان و زمان مقدس به صورت حوادث فیزیکی در روی زمین بر می‌شمارد. بنابر این حقیقت ارائه شده مهم است، نه شکل فیزیکی واقعه و تاریخت آن.

همچنین باید در نظر داشت که در یک واکنش فیزیکی چند الگو می‌توانند با هم ارائه گردند و اینکه کدام یک از این الگوها به وسیله افرادی که با این داستانها ملهم میشوند انتخاب گردد بستگی به شرایط اجتماعی دارد. مثلاً بکارت الگوی زن و نقش مادرگونه وی یک الگوی اجتماعی است ولی این تنها الگوی زن نیست. تاریخ دینی همچنین مثالهایی از زنان شاخص دینی را به نمایش می‌گذارد که در شرایط سخت و جایی که مردان ناتوان بوده اند به پا می‌خیزند و اعاده حق می‌نمایند. نمونه بارز آن Draupadi زن قهرمان کتاب Mahabharat (کتابی مشابه شاهنامه

فردوسی شامل افسانه‌های کهن هندی) است که در مقابل وقاحت ریش‌سفیدان شهر می‌ایستد و آنها را رسوا می‌نماید.

مثال دیگر آن در تاریخ اسلام فاطمه همسر علی است. وقتی مردم مدینه اطراف خانه حضرت علی را محاصره کرده بودند و او را تهدید می‌نمودند فاطمه به پا خاست و از عموم مردم طلب کمک کرد. مثال دیگر در این زمینه زینب دختر فاطمه می‌باشد. در حالی که بیشتر خانواده‌اش کشته شده یا به اسارت گرفته شده بودند در مقابل حاکم کوفه و خلیفه یزید می‌ایستد و باعث تحقیر آنها می‌گردد و نمونه بارز و ملموس آن طاهره در تاریخ بابی و بهائی است که در مجمع بدشت به نشان منسوخ کردن احکام اسلام و طلوع عهد جدید بدون حجاب ظاهر می‌گردد. این چنین الگوهایی که بر خلاف معیارهای اجتماعی ظاهر می‌گردند هنگامی فعال می‌گردند که شرائطی استثنایی رخ دهد.

بازآفرینی این الگوها را در تاریخ اخیر مشاهده می‌کنیم. مثلاً نمونه زینب به عنوان یک اسطوره حاکی از رل مهم زن در مبارزه توسط زنان شیعه در طی دوران انقلاب اسلامی در ایران بازآفرینی شد و شگفت آنکه همزمان با آن در نقطه ای متناقض، اسطوره طاهره نیز در بین زنان بهائی که تحت شکنجه و کشتار جامعه اسلامی بوده اند در طول همان انقلاب تکرار میشود. این جاست که اسطوره‌ها نقش اندرزا را در یک مجموعه اخلاقی والا به عهده گرفته و سرمشق‌هایی در اختیار بشر می‌گذارند که بر طبق آنها زندگی خویش را بسازد. در واقع تطبیق و همانندسازی با قهرمانان اساطیری است که منشورهایی در مورد رفتار اخلاق دینی به دست میدهد.^۲

بازآفرینی اسطوره استریا (Astraea) الهه حکمت و پاکی

وی از الهه‌های یونان است که به الهه ستاره یا دوشیزه ستاره معروف است. در یک دستش مشعل نورانی و در دست دیگرش ترازوی عدالت قرار دارد و به همین خاطر به نام الهه حکمت معروف است. بر اساس اسطوره مربوطه، وی آخرین موجود فناپذیر در بین انسانها در روی زمین بود ولی انسانیت به فساد کشیده شد و عصر طلایی به انتها رسید. بنابر این زمین را ترک کرد و به صورت ستاره ای درخشان در صورت فلکی دوشیزه Virgo آسمان جای گرفت. اعتقاد بر این است که هنگامی که عصر طلایی جدید ظاهر شود او را با خود خواهد آورد. گفته شده که وی قاضی ارواح صعود کرده و مسئول باز کردن و بستن دروازه‌های عوالم نور می‌باشد. این الگو در کتاب عهد قدیم و جدید با نام سوفیا Sophia الهه حکمت بازآفرینی می‌شود.^۳ خصوصاً نقش مرکزی در آئین یهودیت دارد. در کتاب امثال سلیمان Proverbs و حکمت سلیمان Book of Wisdom به عنوان یک موجود مؤنث الهی، ازلی، ابدی، نورانی و متجلی از خدا که در رستگاری بشر در تمامی طول تاریخ سهیم است به تصویر کشیده شده و مورد مدح و ستایش قرار گرفته است



و حضرت بهاءالله این الهه را با ظهور عصر طلائی خود با نام حوری به همراه آوردند.

تصور فرشتگان و موجودات آسمانی در خیلی از ادیان سنتی مشترک می‌باشد. در بسیاری از این موارد آنها به صورت جنس مؤنث به تصویر کشیده شده‌اند. در قرآن به نظر میرسد که مفهوم فرشتگان مذکور در یهودیت و مسیحیت بسط داده میشود و به شکل حوری الهی به عنوان همنشینان بهشتی مؤمنان مذکر تجسم می‌گردد. لازم به ذکر است که کلمه حوری

جمع کلمه حورا به معنای سفیدی است و مخصوصاً به چشمان بزرگ غزال و تیز شاخ به علت تمایز سفیدی چشمانشان در مقابل سیاهی مردمک اطلاق میشود. این مفهوم بعدها بسط داده شد و در قرآن با عنوان حورا در بیان جنس مؤنثی که چشمان سیاه بزرگش در مقابل سفیدی پوستش چشمگیر است مورد استفاده قرار گرفت. این موجودات بهشتی در بسیاری از آیات قرآنی با خصوصیاتی از قبیل همنشینانی مقدس، باکره، زیبا، ملبس به لباس ابریشمین نازک، دارای چشمانی زیبا، که در چادرها و خیمه‌های بزرگ مفرش به فرشهای زیبا و گرانقدر بر متکاهای سبز تکیه زده‌اند توصیف گشته‌اند. حضرت بهاءالله این حوری را با این مشخصات در ارتباط به معنای بهشت بکار می‌برند: "و اما الجنة، حق لا ریب فیہ و هی الیوم فی هذا العالم حبی و رضائی و من فاز به لینصره الله فی الدنيا و بعد الموت یدخله فی جنه ارضها کارض السموات و الارض و یخدمته حوریات العز و التقدیس فی کل بکور و اصیل" (حضرت بهاءالله، مجموعه‌هایی از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۲۰)

در کتاب ایقان حوری به عنوان درک حقیقت دین و کلمه باکره به معنای حقیقتی که دست نخورده و مستور مانده تعبیر گردیده است: "چقدر از لئالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرف‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده «لم یطمئنن انس و لا جان» (سوره رحمن، آیه ۵۶)." (حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، ص ۴۶)

شاید فرهنگ قوی مردسالاری عرب را بتوان یکی از دلایل استفاده تجسم جذاب جنس مؤنث توسط حضرت محمد دانست که حضرت بهاءالله نیز این تصویر را



ترویج و بسط داده‌اند. ولی با مراجعه به دیگر آثارشان، حضرت بهاءالله مفهومی بس والایتر از آن در نظر دارند. اولاً آن را در مقام روح الهی تجسم می‌بخشند که اولین بار در سیاه چال طهران بر ایشان ظاهر می‌گردد و حامل وحی الهی به مظهر ظهور است که البته بعدها در آثار دیگرشان



مانند لوح ملاح القدس، لوح حوریه، لوح غلام الخلد، ظاهر میشود. حضرت ولی

ام‌الله آن را تجسم روح الهی بر حضرت بهاء‌الله در سیاه چال طهران توصیف می‌فرمایند و در مقام دوم در یکی دیگر از الواح ایشان به مفهوم امانت بکار گرفته میشود. این دو مفهوم، این حوری را از حوری قرآن که تنها یک همنشین بهشتی است متمایز می‌کند.

پس از ذکر این مختصر در بیان حوری و در ادامه مطلب مبنی بر اثبات ادعای تشابه و بازآفرینی الهه *Astraea* و *Sophia* به قسمتی از یکی از الواح حضرت بهاء‌الله ارجاع می‌شود که می‌فرمایند:

قل للحرورية الفردوس ان اخرجی من غرف القدس باسمی الابهی ثم اسمعی نغمات الابدع الاحلی عما ارتفع عن جهة عرش ربك العلی الاعلی ثم اطلعی عن افق النقباب بطراز الحوراء و لا تحرمی العباد من انوار وجهک البیضاء و ان سمعت تشهق اهل الارض و السماء لا تحزنی دعیم لیموتن علی تراب الفناء و یعدمن بما اشتعلت فی نفوسهم نارالبغضاء ثم غئی علی احسن النغمات بین الارضین و السموات فی ذکر اسم ملیک الاسماء و الصفات و كذلك قدرنا لك الامروانا کنا قادرین ایاک ان لا تخلعی عن هیکلک الاطهر قمیص الانور ثم زدی علیه فی کل حین من حلل البقاء فی جبروت الانشاء لیظهر منک طرازالله فی کل ما سواه و یتم فضل ربک علی العالمین و ان وجدت من احد رائحة حب ربک ان افدی نفسک فی سبیله لانا خلقناک له و لذا اخذنا عنک العهد فی ذر البقاء عند معشر المقربین و لا تجزعی عن رمی الظنونات من اهل الاشارات دعیم بانفسهم لاتهم اتبعوا همزات الشیاطین ثم صیحی بین الارض و السماء تالله الحق ائی لحرورية خلقنی البهاء فی قصراسمه الابهی و زین نفسی بطراز الاسماء فی الملاء الاعلی و انی لقد کنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البرية اذ سمعت ابدع الالحن عن شطر ایمن الرحمن و شهدت بان الجنان تحرکت فی نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها. (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۸۱)

این فراز قسمتی از دعای سلیمان را در کتاب حکمت یادآوری میکند که وی از خدا میخواهد: "حکمت (سوفیا) همنشینی تاج و تخت خود را به من عطا کن." "او را از آسمانهای مقدس خود به عرش با شکوه و نورانی خود بفرست. من او را بیش از زیبایی و عافیت دوست داشتم. او را بر نور ترجیح دادم چه که درخشش او هرگز خاموش نمی‌شود." (Wis 7:10). و دوباره می‌گوید: او در واقع درخشنده‌تر از خورشید است. او در میان تمام کواکب چشمگیرتر است." (Wis 7:29) "من شما را خوانده‌ام و شما مرا رد کرده‌اید." و از آنجا که مواعظ و نصایح وی نادیده گرفته شده می‌گوید: "سپس آنها مرا فرا می‌خوانند ولی من پاسخ نخواهم گفت. آنها مرا مشتاقانه جستجو خواهند کرد و مرا نخواهند یافت. آنها از دانش من متنفرند. آنها تقوای یهوه را انتخاب نکرده‌اند و هیچ نظری به نصایح من نداشته‌اند. آنها تمام مواعظ من را پشت گوش انداخته‌اند. بنابر این باید نتیجه عمل خود را در زندگی ببینند." (Prov 1:28-31). "زیرا سوفیا در حرکت از هر چیزی سریعتر است. او بسیار پاک و طاهر است. او در تمام چیزها رخنه و نفوذ می‌کند. او نفس قدرت

خداست، تجلی پاک بهاء الهی. بنابر این هیچ ناخالصی نمیتواند در او رخنه کند زیرا او انعکاس نور خداست. آئینه ضد زنگ قدرت فعال خداوند، تصویر الهه او. گرچه او تنهاست می‌تواند هر کاری را انجام دهد. غیر قابل تغییر است. دنیا را نسل پس از نسل منقلب می‌سازد." (wis, 7:24-27)

پس از مطالعه این دو فراز و همچنین مراجعه به دیگر آثار حضرت بهاءالله در مورد حوری و توصیفات سوفیا در قسمتهای مختلف عهد قدیم، خصوصاً در کتاب امثال سلیمان، خصوصیات مشترک سوفیا و حوری را میتوان این گونه خلاصه کرد:

۱- ارتباط سوفیا و حوری با نور، فروغ و پرتو افشانی (خصوصیت بارز سوفیا در ادبیات حکمت نور است).

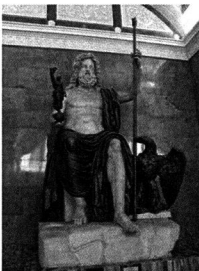
۲- ارتباط سوفیا و حوری با عرش.

۳- تأثر سوفیا و حوری از نوحه و ندبه مردم زمین (حضرت بهاالله به نوحه و ندبه مردم زمین اشاره می‌کنند و حوری را مخاطب می‌سازند که متأثر نشود چه که این رنجش‌ها نتیجه تنفر آنهاست. وظیفه او این است که به ستایش پروردگار مشغول باشد).

۴- طهارت و پاکی.

۵- توانایی هر دو در انعکاس تصویر الهی.

۶- قدرت هر دو در تقلیب بشر، خصوصاً در کتاب امثال سلیمان.



بازآفرینی اسطوره خدایان خورشید Sun God

تمامی تاریخ، حکایت از ادراک بشر از موجودی والا و مطلق دارد. این قدرت مافوق به پدر آسمان یا خدای آسمان (Sky Father, Sky God) معروف می‌گردد. وجه تسمیه این قدرت مافوق به آسمان را میتوان اولاً به جهت دور و غیر قابل دسترس بودن آسمان، و در ثانی به جهت جایگاهی برای خورشید که مرکز نور و حیات است



و جایگاهی برای ابرها که منبع آب زندگانی هستند توجیه کرد، در ضمن اینکه به علت وسعت و گستردگی محلّی برای رفت و آمد خدایان محسوب میشده است. از معروفترین خدایان آسمان میتوان Horus (خدای آسمان مصر) و Jupiter (خدای آسمان یونان) را نام برد.



در پهنه این آسمان خورشید نیز به جهت نور، حرارت و نیروی حیاتبخش خود یکی از اولین و طبیعی‌ترین مراکز ستایش و پرستش بشر بوده است. خصوصیات منحصر بفرد خورشید از قبیل غیر قابل تجزیه بودن، فنا ناپذیر بودن، ابدی بودن، خالق نور و انرژی حیاتبخش بودن باعث شد که به عنوان مرکز قدرت و توانمندی در نظر گرفته شود و عنوان تعدادی از خدایان را به

خود اختصاص دهد. از جمله این خدایان میتوان به Mithra خدای ایرانیان، Ra ، Orisis خدای مصریان، Bel خدای آکادیان، Adonis ، Apollo خدای یونانیان اشاره کرد که همگی به عنوان تجسم خورشید در روی زمین و



به عنوان خدای خورشید شناخته شده بودند.

معمولاً این خدایان نشانی از دیسک یا هاله خورشید در بالا یا اطراف سرشان به همراه داشته اند و در تعدادی از این اسطوره‌ها صحبت از کالسکه یا قایقی بوده که خدایان با

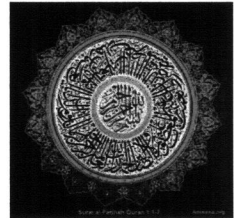


آن شب هنگام از غرب به شرق مسافرت کرده و صبح هنگام

دوباره در آسمان ظاهر میشده اند. اما

چگونگی سیر تداوم حضور این خدایان در ادیان امروزی با ظهور بنیانگذاران دینی قابل توضیح و تشریح است و هم

سانی خیلی قوی در بین مؤسسان دینی و شخصیت اسطوره ای خدای خورشید



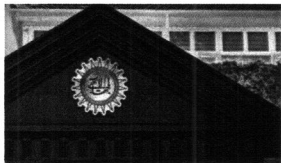
وجود دارد و همه آنان به نوعی مظهري از خدای خورشید در روی زمین هستند.

همان گونه که میدانیم تمامی پیروان، مؤسسان دین خود را به عنوان منابع نور روحانی که سبب حیات و خلقت نو بشریت می باشد توصیف مینمایند. تاریخ ادیان شاهدی گواه بر این است که همواره ارتباط مظاهر الهیه با نور و خورشید در ادیان متجلی بوده است. میترا خدای باستان ایرانیان و هندوها خدای خورشید است، آتش که سمبلی از نور و حرارت خورشید است مورد پرستش زرتشتیان می‌باشد، حضرت موسی خدا را به صورت



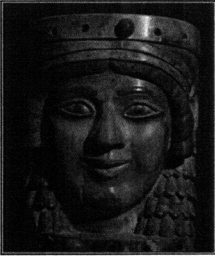
نور و آتش افروخته در کوه طور ملاقات می کند، حضرت مسیح در کوه طابور با نوری درخشان متجلی می شود Transfiguration و با ایلیا و حضرت موسی ملاقات می‌نماید، خداوند در سوره نور قرآن به نور آسمانها و زمین تسمیه می‌گردد (الله نور السموات و الارض) و سرانجام این الگو با ظهور حضرت بهاءالله به معنای نور الهی و به عنوان نهایت درخشش آفتاب الهی به

منصه ظهور میرسد. حتی ترسیم و تجسم مؤسسان ادیان با هاله‌های نور و اشعه‌های خورشید گونه در اطراف تمثالشان در بین پیروان مؤکد و حاکی از این مطلب است. در دیانت اسلام کشیدن تصویر از مقدسان دینی

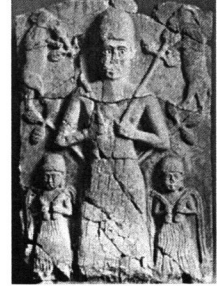


جائز نیست ولی بازتاب هاله‌های خورشیدی را میتوان در نوشتار نستعلیق آیات الهی ملاحظه نمود. در دیانت بهائی نیز به همین گونه انعکاس می‌یابد. نمونه ای از آن را میتوان در ترسیم «بایهی‌الابهاء» بر سر در روضه مبارکه مشاهده کرد.

الگوی خدای خورشیدی به علت دارا بودن خصوصیتی بی شمار، مبدأ بسیاری از اساطیر می‌گردد. مثلاً حضور خورشید یا غیاب خورشید،



مسئله شب و روز، سپس نور و ظلمت و در نتیجه آفریننده مفاهیم خیر و شر می‌گردد و یا در نظر گرفتن خورشید در سه نقطه متفاوت طلوع، در وسط آسمان و نهایت درخشش و در محل غروب که خدایان متعلق به هر گروه ویژگیهای مختص خود را در بردارد و یا چرخش



خورشید و مستقر شدنش در صور فلکی و در نتیجه حصول

چهار فصل و ارتباط آن با باروری و نمو کشاورزی مفهومی بسیار ساده و ابتدایی است که اساطیر دیگری را شکل می‌دهد. اسطوره تموز خدای بابلون و سومریها از آن جمله است.

بازآفرینی اسطوره تموز Tammuz خدای برکت و حاصلخیزی

تموز خدای خورشید در نهایت تابش و درخشش و خدای برکت و حاصلخیزی است. Ishtar (الهه مربوط به سیاره ونوس و الهه باروری در زمین) همسر وی است. Tammuz به دست Ishtar کشته میشود. Ishtar که از مرگ تموز غمگین گشته است تصمیم میگیرد به جهان زیرین سفر کرده و تموز را با آب چشمه شفا دهنده و آب حیات به زندگی دوباره باز گرداند. Ishtar به جهان زیرین می رود اما در آنجا به دست خواهر تموز (آرشیکیجال) به جنازه ای سرد و بی روح تبدیل میشود. در نتیجه با غیبت طولانی Ishtar جهان بیرون به قحطی و خشکسالی دچار میشود زیرا با نبودن Ishtar (خدای باروری در زمین) زاد و ولد کاهش یافته بود. خدایان زمین با روبرو شدن چنین وضعیتی به آرشیکیجال دستور دادند تا Ishtar را آزاد کند و با دادن آب و غذای حیات بخش Ishtar زنده گردید. اما وی باز گشت خود را به زمین مشروط به زنده شدن و بردن شوهرش Tammuz به زمین دانست و این گونه خدایان با شرط او موافقت کردند و با بازگشت Ishtar و Tammuz دوباره حاصلخیزی و سرسبزی به زمین باز گشت. اسطوره تموز یا خدای برکت و حاصلخیزی تفسیر انسانی و ابتدایی تحولاتی است که بر مظاهر طبیعت و تغییرات فصول عارض میشود و مرگ حاصلخیزی را در پی دارد.

انعکاس و بازآفرینی این اسطوره را در تاریخ ادیان میتوان در دو مقیاس مشاهده کرد: در مقیاس وسیع، انعکاس آن را در تجدید و احیاء ادیان پس از انحطاط و فرسودگی آن می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء آن را در کتاب مفاوضات با شرح و مقایسه آن با فصول طبیعی بهار، تابستان، پاییز و زمستان توصیف می‌نمایند. همان گونه که هر بهاری زمستان و خزانی در پی دارد، بهار روحانی هر دینی نیز با بدع دیانتی جدید آغاز می‌گردد.

درمقیاسی کوچک شاهدیم که چگونه بنیان‌گذاران ادیان به علت انحطاط اخلاقی پیروان خود مجبور به ترک ملت خود گشته (مرگ تموز) به صحرا یا جایی دور از

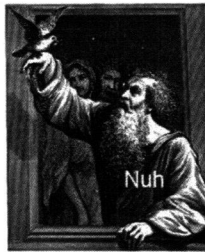
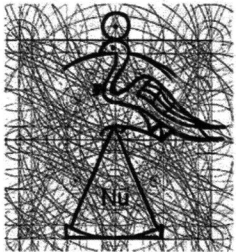


انظار پناه برده و سپس جهت احیاء و تقلیب به ملت خود بازگشته اند. مثلاً حضرت بودا مدتی را در زیر درخت به عبادت و تعمق میبرد و با شیطان مبارزه میکند، حضرت مسیح چهل روز در صحرا در مبارزه با وسوسه شیطان به سر می برد، حضرت محمد دورانی از شک و تردید را پشت سر می‌گذارد و حضرت بهاءالله دو سال را در کوه‌های سلیمانیه عزلت نمودند.



بازآفرینی اسطوره Ra خدای خورشید

Ra از معروفترین و اساسی‌ترین خدایان خورشیدی مصریان است. بالاترین رتبه و مقام خدایان را به خود اختصاص میدهد که به معنای خورشید در وسط آسمان و در نهایت تابش می‌باشد. اعتقاد بر آن است که این خدا با کشتی خود همه جا سفر می‌نموده و بر تمامی عوالم آسمان، زمین و حتی جهان زیرین (متعلق ارواح می‌باشد و عالم پس از مرگ را به خود اختصاص می‌دهد) حکمرانی می‌کرده است. هر کدام از موجودات را با نام سرّی آنها نامید و سپس آنها را خلق کرد و بالاخره انسانها از سرشک و اشک او



آفریده شدند. سر این خدا به شکل عقاب است و دیسکی از آفتاب بالای سر وی می‌باشد.



تولد این خدا بسیار شنیدنی است. در پی سیل جهانی عظیمی که رخ میدهد خشکی سر بر می‌آورد (Nun or Nu).

(Nu). از این سرزمین خدای آفتاب (Ra) متولد می‌شود. ققنوس (در ادامه مطلب به اسطوره این پرنده اشاره خواهد شد) این آفتاب را با خود حمل کرده و به آسمان منتقل کرده و در وسط آسمان جای میدهد. این داستان تداعی کننده داستان نوح است که پس از فروکش کردن سیل بزرگ با کشتی خود بر خشکی فرود می‌آید. سپس سه کبوتر را به فاصله ۴۰ روز جهت اطلاع از وضعیت خشکی به آسمان رها می‌کند و در پایان ۱۲۰ روز خورشید ظاهر میگردد.

اسطوره خدای Ra در ظهور حضرت بهاءالله بازآفرینی می‌شود. این همسانی از جهات زیر قابل بررسی است:

۱- هر دو مظهر خورشید در وسط آسمان.

"شمس جمال الهی از مشرق غیب ربانی طالع شده و بر جمیع ممکنات مشرق گشته فیا طوبی لک ان تنور باشراقها." (حضرت بهاءالله، لوح درویش صدق علی^۶ INBA، ج ۳۲، صص ۳۱-۳۱۳)

"این قرن قرن جمال مبارک است و این عهد از اعصار شمس حقیقت. طلوعی عجیب دارد و ظهوری غریب. آفتابش در نقطه احتراق است و مه تابانش در اشد اشراق." (حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۷۴)

۲- حکمران تمامی عوالم.

"مقام ملکوتی ایشان (مظاهر مقدسه الهیه) محیط بر جمیع اشیاء است و واقف بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیاء." (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۲، ص ۳۹)

۳- خالق انسانها با خواندن افراد با نام سرّی آنها (تداعی کنند اظهار امر حضرت بهاءالله در باغ رضوان است که با انزال الواحی هر یک از نفوس را به لقبی ملقب نموده و آنها را خلقتی جدید بخشیدند).

۴- آفرینش انسانها از سرشک و اشک. قسمتهایی از لوح «هو منفخ الروح» حضرت بهاالله را یادآوری می‌نماید که در آن حضرت بهاءالله با بیانی بسیار شیرین و عرفانی خلق را محصول قطرات شرابی می‌دانند که از کوثر جمال الهی فرو می‌ریزد و سپس با غبار گیسوی حوری در آمیخته و نفس الهی در آن دمیده می‌شود.

"امر بخلق جدید و صنع بدیع گشت ... در این حین نسیم صبای قدسی از سبای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطری از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را بماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفسی از نفس قدمانی در او دمید ... (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۲۷۲-۲۷۴)

و یا در قسمتی از لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن با بیانی بسیار زیبا و عرفانی شرح خلقت را به سرشک قلم تشبیه می‌فرمایند که به صورت جوهری سیاه بر صفحه و لوح این عالم نقاط و خطوط اسرار الهی را نقش می‌زند و بدین ترتیب خلقت تکوین و تدوین شکل می‌گیرد. (این لوح در مانده آسمانی، ج ۴، درج شده است.)

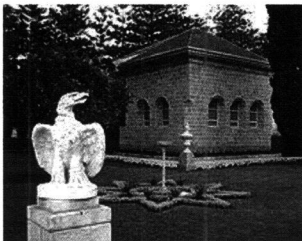
۵- ارتباط هر دو شخصیت با عقاب که به شاهباز یا شهباز نیز موسوم است. همان گونه که ذکر شد سر Ra به صورت عقاب ترسیم شده است و حضرت بهاءالله نیز خود را با نماد شاهباز به تصویر کشیده اند: "هوالله شاهباز عشق از افق قدس الهی ظاهر گشته تا جمیع طیور را به نفاتح بدیع خود مست و بیهوش گرداند" (حضرت بهاءالله، لوح درویش صدق علی، INBA، ج ۳۲، صص ۳۱-۳۳)

در بیانی دیگر ارتباط خود را با آفتاب و متعاقباً عقاب توصیف می‌نمایند: "زبان خرد می‌گوید هر دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم

آن روشنی که راه دیده بنمایم و منم آن شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان بگشایم و پرواز بیاموزم." (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۵۷)
توضیح آنکه شاهباز مترادف با عقاب است و در ترجمه انگلیسی این بیان مبارک



نیز Royal Falcon استفاده میشود. شاهباز یا عقاب همیشه به عنوان مظهر قدرت و شاه پرندگان در اسطوره‌ها مخصوصاً اسطوره‌های



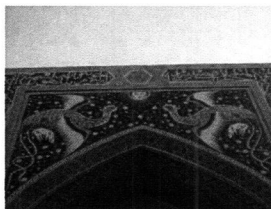
یونانی و مصری استفاده گردیده است. شهباز پرندۀ مورد احترام زئوس Zeus پدر خدایان رومیان بوده است. در ایران باستان نیز به عنوان پرندۀ ای مقدس جایگاه خاصی



را در بین اسطوره‌ها به خود اختصاص میدهد تا آنجا که زرتشت، اهورا را بصورت سرعقاب توصیف کرده است. همچنین پیامبر خورشید معرفی گشته است. این پرنده که از نمادها و سمبل‌های ایرانیان باستان و آریائی‌ها بوده در بعضی از نوشته‌های کهن به عنوان یکی از خدایان و نجات‌بخش قوم آریا و هدایت کننده فرزندان فروهر به ایران زمین نام برده شده است. رومی‌ها شاهین را مظهر امپراتوری، فروتنی، پیروزی و دقت می‌دانستند. سومری‌ها هم آن را نماد قدرت و علم مطلق می‌دانستند. مجسمه‌هایی از عقاب را در اراضی مقدسه بهائی از جمله در قصر بهجی و مقام اعلیٰ به نشان از معانی رفیع آن مشاهده می‌کنیم.

بازآفرینی اسطوره سیمرغ

از شهباز، مترادف آن با عقاب و ارتباط آن با اسطوره‌های باستان صحبت کردیم.



ولی بجاست که به زمانی قدیم تر سری بزنیم، جایی که اسطوره عقاب از آن بازآفرینی میشود، اسطوره معروف سیمرغ. سیمرغ نگاره‌ایست با ساختاری پیچیده، مرغی



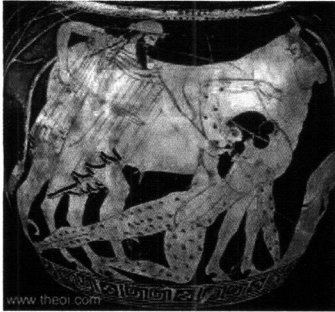
افسانه‌ای با دم طاووس، بدن عقاب و سر سگ و پنجه‌های شیر. آشنایی ما با سیمرغ از منطق الطیر است. در این کتاب مشهور، عطار داستان سفر گروهی از مرغان به راهنمایی هدهد به کوه قاف

برای رسیدن به آستان سیمرغ را بیان می‌کند. هر مرغ به عنوان نماد دسته خاصی از انسان‌ها تصویر می‌شود. سختی‌های راه باعث می‌شود مرغان یکی یکی از ادامه راه منصرف شوند. در پایان، سی مرغ به کوه قاف می‌رسند و در حالتی شهودی در می‌یابند که سیمرغ در حقیقت خودشان هستند. ولی طلیعه و پیشینه حضور این اسطوره بنیادین در فرهنگ ایرانی به دوران باستان می‌رسد. آن چه از اوستا و آثار پهلوی بر می‌آید، می‌توان دریافت که سیمرغ، مرغی است فراخ بال که بر درختی در مان بخش به نام «ویسپوبیش» که در بر دارنده تخمه همه گیاهان است، آشیان دارد. کلمه سیمرغ در اوستا به صورت «مرغوسئن» آمده که جزء نخستین آن به معنای «مرغ» است و جزء دوم آن با اندکی دگرگونی در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی دری «سی» خوانده شده است و به هیچ وجه نماینده عدد ۳۰ نیست؛ بلکه معنای آن همان نام «شاهین» می‌شود. نشان سیمرغ در دوره ایران ساسانی، بر بسیاری از جاها و ظرفها نقش بسته و شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده باشد. این چهره اسطوره ای ایرانی نقش مهمی در داستان‌های شاهنامه دارد. کنامش کوه اسطوره ای قاف است. دانا و خردمند است و به رازهای نمان آگاهی دارد. زال را می‌پرورد و همواره او را زیر بال خویش پشتیبانی می‌کند. به رستم در نبرد با اسفندیار رویین تن یاری می‌رساند. جز در شاهنامه دیگر شاعران پارسیگوی نیز سیمرغ را چهره داستان خود قرار داده‌اند. در عرفان اسلامی مترادف جبرئیل استفاده شده که در شب معراج همسفر محمد بود و در منتهای معراج، در سدره المنتهی بازماند و به محمد گفت دیگر اجازه ندارد که پیش رود، و محمد به تنهایی به معراج ادامه داد. به همین دلیل سیمرغ در هنر اسلامی با درخت به تصویر کشیده می‌شود. سیمرغ پس از اسلام هم در حماسه‌های پهلوانی هم در آثار عرفانی حضور می‌یابد. در روایات اسلامی گاهی نام عنقا بر سیمرغ اطلاق شده. در وجه این تسمیه گفته اند که او را عنقا برای آن خوانند که دراز گردن استبرخی هم ماده او را عنقا نامید اند. (دکتر وحید رافتی، مأخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۲۸۵، نقل از فرهنگ اساطیر ص ۲۶۷)

صحبت پیرامون سیمرغ و اسطوره‌های مربوط به آن بشماراست ولی آنچه از ذکر این اسطوره مورد نظر می‌باشد بازآفرینی این اسطوره و تحقق آن با ظهور حضرت بهاءالله است: "عنقای بقا بر سدره لقا بالحن و رقاء تغنی میفرماید بان یا قوم هذا جمال الله الاکبر الذی طلع عن هذا المشرق الانور و کشف النقاب عن وجهه الاطهر فیا طوبی لک ان تکون بجماله لمن الفائزین" (حضرت بهاءالله، لوح درویش صدق علی INBA، ج ۳۲، صص ۳۱ - ۳۳)

حضرت عبدالبهاء لقب عنقای شرق را برای حضرت بهاءالله برگزیدند: "تبدیل هوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است. آن مکان محله مرغان نیست. آشیان عنقای شرق است و لانه سیمرغ کوه قاف، زیرا جمال مبارک روحی لاحیانه الفداء در آن مزرعه پاک مطهر یک سال در تابستان منزل و مأوی فرمودند" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۵).

بازآفرینی اسطوره طاووس



کلمه سیمرخ به نظر میرسد که در زبان ارمنی مترادف به طاووس بکار رفته است. طاووس در اساطیر روم - یونانی با ملکه آسمانها (Hera) و Juno ارتباط دارد. حرا الهه ازدواج، زنان و تولد است. وی بسیار زیبا بوده و چشمانی درشت و خیره کننده داشته است.



وی همسر زئوس می باشد. حرا رقیب عشقی Io دارد که او را به صورت گاو در آورده است و او را زیر نظر دارد. به همین جهت آرگوس Argos را به خدمت می گیرد. آرگوس صاحب چشمان متعددی بود که در همه بدن او بصورت پراکنده وجود داشت. وی دارای قدرت فوق العاده ای بود. آرگوس ایو Io را به درخت زیتونی می بندد و چون چشمان متعددی داشت می توانست به خوبی او را تحت نظر قرار داده، و از چشمان متعدد او فقط نیمی از آنها به خواب می رفت و همیشه نیمی باز بود. زئوس به (هرمس) دستور داد تا محبوبه اش را نجات دهد و هرمس به وسیله چوبدستی نازک خود که معجزه آمیز بود کلیه چشمان آرگوس را به خواب فرو برد و سپس او را کشت. حرا برای جاودان ساختن آرگوس که به او خدمت کرد چشم های او را به بال و پر پرنده مخصوص خود طاووس منتقل کرد.

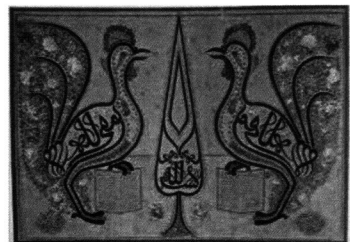
این پرنده در دوران باستان در آئین زرتشت به عنوان مرغی مقدس مورد توجه بوده است و در نزدیکی آتشکده بخارا محل خاصی برای نگهداری طاووسها اختصاص داده شده بود و در آنجا از طاووسها نگهداری می کردند. اسطوره‌ها می گویند که طاووس گرچه می توانست ازلی بماند ولی انتخاب کرد که فانی باشد تا بشریت را در تعالی روحانش هدایت و کمک نماید. در مسیحیت با تقدس، قیام، احیاء و فنا ناپذیری ارتباط دارد.

حکیم سنائی در دیوانش پیامبر اسلام را به عنوان طاووس بوستان قدوسی بر می شمارد:

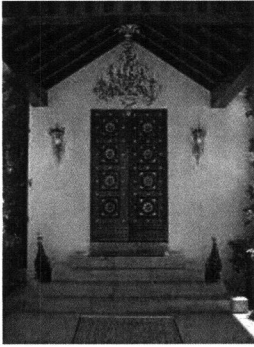
کرده با شاهپر طاووسی جلوه در بوستان قدوسی.

نقش طاووس به عنوان نماد پیامبر اسلام را میتوان بر روی سکه طلای بیست تومانی دوره قاجار که در سال ۱۲۱۰ هجری در تهران ضرب شده است ملاحظه نمود. در این سکه بر روی نقش طاووس کلمه "یا محمد" نوشته شده است.

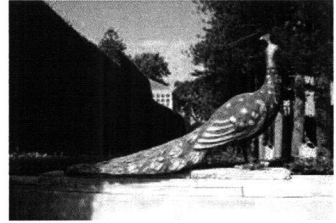
این طاووس نیز در ظهور حضرت بهاءالله بازآفرینی می شود: "هوالله طاووس بهاء پر زینت باز نموده تا فردوس برین را بزینت خود مزین گرداند. فیاطوبی لک ان تکون بجمال لمن



الناظرین بطرف الناظر الدرى المنور المبين". (حضرت بهاءالله، لوح درویش صدق علی INBA، ج ۳۲، صص ۳۱-۳۳)



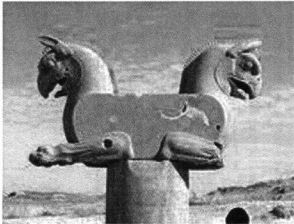
در بابیلون، طاووس حافظ دودمان سلطنتی است و به صورت مجسمه‌هایی در بالای ستونهای سلطنتی دیده میشود. طرفین آستان روضه مبارکه و همچنین



باغات مرکز جهانی بهائی نیز با مجسمه‌های طاووس معرف زیبایی، تقدس، رهبری، حفاظت زینت داده شده است.

بازآفرینی اسطوره‌ها

پرنده‌ها در اسطوره‌های ایرانی جایگاه مهمی دارد و معروف است که سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت و کامرانی خواهد رسید. به همین دلیل به مرغ سعادت معروف شده است. اعتقاد بر آن است که هیچگاه استراحت نمی‌کند، بلکه تمام عمر خود به طور غیر مرئی در بالای زمین در حال پرواز است.



این پرنده اسطوره ای نیز با ظهور حضرت بهاءالله مصداق می‌یابد: "همای قدس بر کائنات سایه افکنده فیا طوبی لک ان تستظل فی ظلالها" (حضرت بهاءالله، لوح درویش صدق علی INBA، ج ۳۲، صص ۳۱-۳۳)

بازآفرینی اسطوره ققنوس Phoenix

نام این پرنده در اصل آثار بهائی ذکر نشده است، ولی در ترجمه انگلیسی هم، سیمرغ، عنقا و حتی سمندر که کنایه از ظهور حضرت بهاءالله میباشد به کار رفته است. ققنوس



Phoenix مرغی است به غایت خوشرنگ، معرب کلمه یونانی کوکنوس و خوش آواز در سرزمین هند. ققنوس در اساطیر چین، پرنده ای ایزدی است و آشیانه خود را بر بام قصرهای پادشاهان میسازد.



در اساطیر چین، نماد آتش است. در اساطیر مصر، شکل شخصیت یافته خورشید

در طلوع است که بر تك ستون هر می که نماد پرتو خورشید بود، مینشست و هر بامداد از آتش بامدادی، هستی می‌یافت. از دیگر خصوصیات ققنوس شیوه مرگ اوست که گویند پس از هزاران سال، هیزم جمع می‌کند و بر بالای آن هیزم‌ها می‌رود و می‌خواند. هنگامی که از صوت خود مست می‌شود بال می‌زند و از برخورد بال‌هایش به هم جرقه‌هایی تولید می‌شود که موجب آتش گرفتن هیزم‌ها می‌شود. با آتش گرفتن هیزم‌ها، ققنوس نیز می‌سوزد و از خاکسترش ققنوسی تازه متولد می‌شود. بر طبق اسطوره‌های مصری با خورشید، خلقت و تولد دوباره در ارتباط است و نمادی است از مرگ و زندگی و تقابل آنها. خورشید در مغرب می‌میرد و در مشرق زاده می‌شود. پس به تعبیری، خورشید ققنوس است. بر اساس تعدادی از اساطیر این مرغ قبل از اینکه دوباره متولد گردد ۱۴۰۰ سال عمر می‌کند. نخل را در زبان یونانی Phoenix و به عبری Phoenice می‌نامند. علاوه بر تشابه اسمی، برگ نخل که مستقیماً از تنه درخت می‌روید، کاملاً شبیه به بادبزن است و با بال زدن ققنوس در برافروختن آتش بی‌شبهت نیست. همچنین برگ نخل به خورشید و اشعه آن شباهت دارد. ضمناً نخل‌های جوان به طور طبیعی در پای نخل مادر ققنوس وار سر بر می‌آورند و عمری طولانی می‌کنند. متون مذهبی قرون وسطی غالباً ققنوس را به صورت نشسته بر روی نخل نشان می‌دهند. به درستی معلوم نیست که درخت و پرندۀ کدام يك از دیگری نام گرفته است.

بازآفرینی اسطوره سمندر

سمندر جانوری دوزیست و شبیه مارمولک می‌باشد که به آتشیوار یا عنصر آتشین معروف است. این موجود افسانه‌ای مظهر ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای است. بسیاری



از این خصوصیات ریشه در طبیعت واقعی این جانور دارد و تعدادی دیگر از این ویژگی‌ها در حد قابل توجهی اغراق‌آمیز است. سمندر به علت دارا بودن پوستی بسیار سرد، مقاومت بالایی در مقابل آتش دارد و چون در داخل تنه پوسیده درختان به



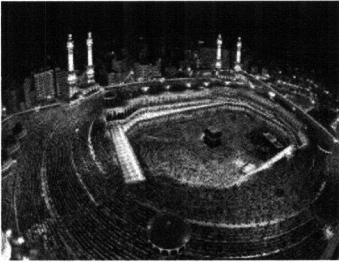
خواب می‌رود، هنگامی که از این درختان به جهت برافروختن آتش استفاده می‌شود از خواب زمستانی بیدار گشته و در آتش ظاهر می‌شود. بدین جهت او را خالق آتش می‌نامند که از آتش متولد می‌شود و در آتش زندگی می‌کند. به همین دلیل افسانه سمندر در کلمه آتش خلاصه می‌شود. و خود کلمه سمندر کلمه‌ای یونانی به معنای ساکن آتش است و از همین جا به عنوان سمبل قدرت فوق‌العاده و مافوق طبیعی شهرت می‌گیرد.

ققنوس Phoenix در ترجمه انگلیسی کلمه سمندر، در قسمتی از لوح شعرات حضرت بهاء‌الله بکار رفته است که با مفهوم اسطوره‌ای آن کاملاً تطابق دارد:

"شعری سمندری، لذا استقرّ علی نار خدی ویرعی فی ریاض وجهی، و هذا مقام الذی خلع ابنُ عمرانَ عن رجل هواه قمیص ما سویه و فازوا بانوار القدس فی نار الله المقتدر العزیز الغفار." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۷۵) موی من سمندر من است، بر آتش رخسار من ظاهر میشود و در گلزار چهره من مقرّ می‌گیرد و این مقامی است که موسی کفشهای غیر را از پا بیرون آورد و به انوار قدس در آتش خداوند مقتدر عزیز غفار فائز شد. (مضمون)

بازآفرینی زمان و مکان اسطوره در شکل‌گیری مناسک و آیین‌های دینی

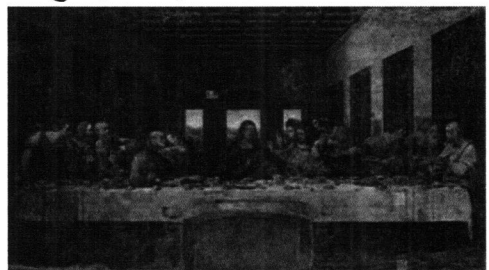
تشریفات مذهبی یا مناسک یک سری عرف‌ها، آداب و آیین‌های رسمی مرسوم هستند که به منظور عبادت، تهذیب، تطهیر، سپاسگزاری، طلب بخشش، توبه، ترک لذات نفس انجام می‌گیرند. این مناسک میتوانند به



صور مختلف از جمله به صورت با لحن خواندن مانند تلاوت مناجات با لحن زیبا در میان بهائیان و تلاوت قرآن و اذان در بین مسلمانان، سرانیدن و یا صرفاً خواندن نوشتجات کتب مقدس و یا حتی به صورت یک سری صدا مانند ناقوس کلیسا و یا معطر ساختن یک مکان مانند عود در معابد و گلاب در اماکن مقدس و یا حتی نواختن موسیقی

باشد. مناسک حتی میتواند با اجرای اعمالی مختص انجام گردد مانند غسل تعمید در مسیحیت، صوم و صلوات در اسلام و دیانت بهائی و یا حج در اسلام. اجرای همه این مناسک گرچه ظاهری نمایشی دارد و در ظاهر ناچیز و بی‌اهمیت جلوه می‌کند ولی در واقع مرتبط کننده انسان به زمان، مکان و حادثه ای مقدس است که در اسطوره به تصویر کشیده شده است و وجود انسان را در موقعیت اجرای اعمال الهی قرار میدهد. توضیح واضحت آن میتواند اجرای اعمالی باشد که در ارتباط با خدایان یا بنیانگذاران دینی بوده است. مثلاً مسیحیان با شرکت در عشاء ربانی با حضرت مسیح در شام آخر او شرکت می‌کنند و از نان زندگی و شراب روح او بهره می‌گیرند و یا مسلمانان با شرکت در حج با حضرت محمد همراه شده و از رستگاری

که حضرت محمد در روی زمین داشت نصیب می‌برند. حج یکی از آیین‌های پایه ای دیانت اسلام است که با زندگی حضرت محمد در ارتباط میباشد ولی از لحاظ سابقه تاریخی به زمان حضرت ابراهیم و هزاران سال قبل بر می‌گردد. بر طبق احادیث



اسلامی، ابراهیم بوسیله خدا فرمان داده میشود که همسرش هاجر و اسماعیل را در بیابان رها کرده و بدنبال غذا و آب و پناهگاه برود. در حین غیاب ابراهیم، هاجر

هفت مرتبه در بین صفا و مروه میدود و سپس نوزاد خود را روی زمین می‌گذارد و در کمال یأس از خدا کمک می‌خواهد. در این هنگام نوزادش در حالی که گریه میکند با پاشنه پا به زمین میکوبد و از آنجا چشمه زمزم فوران می‌زند. ابراهیم کعبه را در همان مکان بنا می‌کند و مردم را به زیارت آن دعوت می‌نماید. بعد از آن کعبه محل پرستش بتها میشود و حضرت محمد همه بتها را نابود کرد و با نام الله کعبه را مقدس می‌نماید و بدین ترتیب زیارت کعبه شکل می‌گیرد. از دیدگاه مسلمانان زیارت کعبه و حج نقطه حیات دوباره است. در واقع بسیاری از مناسک به نوعی مرگ و دوباره زنده شدن و خلق جدید است. مانند غسل تعمید که به خلق روحانی ارتباط پیدا می‌کند. تمامی این تجارب مناسکی شخص را از دنیا رها می‌کند و به دنیای مقدس منتقل می‌نماید. اگر از این منظر به مناسک بنگریم، آنها اصالتاً تمثیلی و رونوشت یا بازنمایی نیستند، بلکه مطلقاً واقعی اند و بخش ضروری واقعیت را تشکیل میدهند. آنچه در این مناسک اتفاق می‌افتد، صرفاً به نمایش در آوردن تقلیدی یک واقعه نیست، بلکه تکرار خود واقعه است. اجرای این مناسک، عمل واقعی و کاملاً موثری است. به بیان دیگر، با اجرای این مراسم، بشر دوباره این همانی خود را با منبع اصلی برقرار می‌سازد. این وحدت، نمایشی واقعی است که شخص مذهبی در خود تجربه میکند. مثال بارز آن عزاداری عاشورا و تاسوعا در بزرگداشت خاطره شهادت امام حسین می‌باشد. شخص مذهبی سعی میکند که تا آنجا که ممکن است به مدلهای اسطوره ای عمل کند و مدلهایی که به عالم مقدس مربوط است را دنبال نماید. هر چقدر شخص بیشتر مذهبی باشد، بیشتر اسطوره ای است، مدلهای بیشتری برای تبعیت دارد و بیشتر تمام زندگیش بر طبق مناسک خواهد بود.

چکیده

جهان به شکل عجیبی همیشه درگیر اساطیر بوده و خواهد بود. اسطوره‌ها ماندگارترین محصول اندیشه آدمیان از اسرار و رموز الهی هستند. از دورترین زمان‌های حیات که سرآغازش دانسته نیست، آغاز شده، در گذر زمان و مکان از صافی مردمان جوامع گوناگون گذر کرده‌اند، تحلیل شده‌اند و تراش خورده‌اند و با تغییر در شکل و نام همواره زنده باقی مانده‌اند و همین تکرار و بازآفرینی اسطوره‌ها توأم با ظهوری بدیع رمز ماندگاری آنهاست، و اگر حقیقت مینوی نهفته در اسطوره‌ها نبود، زمینه این بازآفرینی و ماندگاری فراهم نمی‌شد. با این توصیف چگونه میتوانیم آنها را صرفاً داستان‌هایی کودکانه یا توصیفاتی غیرعلمی از جهان تلقی نماییم:

تو این را دروغ و فسانه بدان به یکسان روشن زمانه بدان
از او هر اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد (فردوسی)

اگر اساطیر را در مطالعات خود نادیده بنگاریم، از درک بسیاری از حقائق کتب مقدسه محروم خواهیم بود، قادر به تجزیه و تحلیل تاریخ ادیان نخواهیم بود، بسیاری از ارزشهای اخلاقی و معنوی را که از طریق همانند سازی با قهرمانان اساطیری

حاصل میشوند از دست خواهیم داد و بسیاری از مناسک و اعمال دینی بی معنی و مفهوم خواهد بود.

بسیاری از اساطیر کتب مقدسه قبل توسط طلعات مقدسه دیانت بهائی تأویل و تفسیر شده و الگوهای اساطیری جدا از شرح و بسطشان بدون پوشش پیش روی ما گذاشته شده است، از جمله آدم و حوا، خضر و آب حیات، هدهد و سلیمان، عصای موسی، اصحاب کهف، قصه یونس، افسانه کیخسرو، گشتاسب شاه و اسب وی، روئین تنی اسفندیار ... ولی این به معنای پایان یافتن اسطوره‌ها نیست. اسطوره‌ها به صور مختلف در آثار بهائی حضور و تداوم دارند. نمونه بارز آن نمادها، سمبلها و استعارت اساطیری هستند که در آثار بهائی به کرات با حفظ جنبه قداست و مینوی آنها برای تبیین مفاهیم عمیق عرفانی و معنوی بکار گرفته شده است. این شیوه بیان، علاوه بر افزودن ابهت و زیبایی کلام به طرز زیبا و معجزه‌آسایی گذشته و حال را به یکدیگر پیوند میدهد و حاصل آن هم سویه کردن آرزوها، گرایشها، تمایلات و اهداف نوع بشر و رهنمونی به سوی وحدت ادیان است.

یادداشتها

(۱) ترجمه و برگرفته از کتاب Phenomenon of Religion نوشته دکتر موژان مؤمن، فصل ۱۱.

(۲) همان.

(۳) ترجمه و برگرفته از مقاله The Maid of Heaven, the image of Sophia and Logos personification of the spirit of God in scripture and sacred literature by Michael W Sours published in the Journal for Bahá'í Studies

(۴) این لوح به افتخار درویش صدق علی نازل شده است. در این لوح حضرت بهاءالله ظهور خود را تحت عناوین استعاره ای شمس جمال الهی، سدره سینا، شجره انقطاع، همای قدس، عنقای بقا، طاووس بهاء، شاهباز عشق، بلبل قدس، نار الهی، هدهد الهی، ... بشارت داده و نفوس را به قبول ندای الهی دعوت مینمایند. شرح حال مخاطب این لوح به قلم حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره‌الوفاء ذیلاً مذکور است: هو الله "و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب آقا صدق علی درویش و آزاد از بیگانه و خویش بود. در سلک عرفا بود و از جمله ادبا. ایامی در کسوت فقر بسر میبرد و از ساغر طریقت باده سلوک می‌آشامید، ولی چون مانند متصوفین دیگر اوقات خویش را صرف حشیش اغبر نمینمود بلکه خود را از اوهام صوفیه تزکیه و تصفیه میکرد و جویای حق بود و گویای حق و پویا در سبیل حق طبع شعری در نهایت سلاست داشت و قصاندی در محامد مظلوم آفاق مینگاشت، از جمله قصائد قصیده ایست که در حبس قشله گفته است.

شاهبیت آن قصیده اینست:

«هر تار ز گیسویت صد دل بکمند آورد

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی».

باری، این درویش آزاد در بغداد از دلبر بی‌نشان نشان یافت و طلوع نیر آفاق را از افق عراق مشاهده نمود و از فیض اشراق بهره و نصیب برد، مفتون دلبر آفاق گشت و مجنون یار مهربان گردید* هر چند ساکت و صامت بود ولی ارکان و اعضایش مانند لسان ناطق ببیان فائق بود* چون موکب مبارک از دار السلام در شرف حرکت بود بجان شتافت و تمنای مهتری یعنی سایی در رکاب مبارک کرد. روز پیاده با قافله پویا بود و شب بتیمار اسبها میپرداخت. بجان و دل میکوشید و بعد از نصف شب در بستر خواب می‌آرمید ولی بستر احرام بود و بالین خشتی خام* باری، در بین راه قصائد میسرود و در نهایت شوق و وله غزلخوانی مینمود و سبب سرور احباب و اصحاب بود. اسم با مسمی بود، صدق محض بود حبّ صرف پاک جان بود و آشفته دلبر مهربان* در این منصب عالی یعنی مهتری پادشاهی حقیقی مینمود و بر سلطنت جهان مفخرت میکرد. همیشه عاکف آستان بود و سرحلقه آستان، تا آنکه قافله سالار عشق باسلامبول و ادرنه و سجن عکا رسید* در جمیع این مراحل مقیم درگاه بود و مستقیم بر ایمان و ایقان* در قشله شبی از قلم اعلیٰ بنام او تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیا کنند و بذکر حق مشغول گردند* بعد حقیقت درویشان از فم مطهر بیان گشت که مقصود از درویشان نفوسی عالم گرد و شب و روز در طیش و نبرد نیستند، بلکه مراد نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و بشریعة الله متمسک و در دین الله ثابت و بر میثاق الله راسخ و بر عبودیت الهیه قائم و در عبادت قدمی راسخ دارند، نه بمصطلح اهل ایران سرگشته و پریشان و حمل بر دیگران و سرحلقه بی‌ادبان* باری، این درویش بزرگوار در ظلّ عنایت پروردگار جمیع حیات را بسر برد و در نهایت انقطاع از ما سویی بود، مواظبت بر خدمت مینمود و از جان و دل خدمت ببندگان حق میکرد، جمیع را خادم بود و بر عبودیت آستان قائم* تا آنکه در جوار ربّ و دود خلع قمیص وجود کرد و از بصر سر نابود گردید، ولی ببصیرت سرّ مشهود و بر سریر عزّت ابدیه جلوس نمود و از اسیری این عالم عنصری رهایی یافت و در جهانی وسیع خیمه بر افراشت* زاده الله قریباً و وصلاً و رزقه الله المشاهدة و اللقاء فی عالم الاسرار مستغرقاً فی بحر الانوار و علیه بهاء الله الابهی* قبر منورش در عکا است** (حضرت عبدالبهاء، تذکرةالوفاء، ص ۶۳)

کتاب‌شناسی

حضرت بهاء‌الله: لوح درویش صدق علی

INBA– Iranian National Bahá'í Archives , Xerox coll., Vol. 32
 Assosiation of Bahá'í Studies: The Journal of Bahá'í Studies,
 Volume 4, number 1, Canada, 1991.

Moojan Momen: The Phenomenon of Religion,
 One World Publications, 1999.

Arthur Cotterell: The Ultimate Encyclopedia of Mythology,
 Leicestershire, Southwater, UK, 2012.

Arthur Cotterell: Encyclopedia of Mythology, Lorenz Books,
 London, UK, 1999.

داریوش شایگان: بتهای ذهنی و خاطره‌ازلی، نشر امیرکبیر، ۱۳۹۲.
 دکتر حسن انوری: فرهنگ بزرگ سخن، نشر سخن، ۱۳۸۱.